



استاد مهدی الهی قمشهای

در این ماه یکی از عالمان و حکیمان معتبر و نامور و یکی از عارفان و شاعران خوش حال و شیرین مقال معاصر، چهره در نقاب خاک کشید و در دورانی که بوجود ذبیحود چنین مردانی شایسته و وارسته نیاز فراوان است، چشم مشتاقان دور و نزدیک از فروغ جانبخش شمع جمال و کمال نازنین جانی و گذاخته روانی محروم گشت.

فقدان استاد الهی قمشهای بیشتر از آن نظر مایه افسوس و دریغ است که وی، رحمه الله علیه، برخلاف معدودی داعیه داران ایناء زمان ما، علم را با اخلاق و حکمت را با ذوق و مسند افادت را با مکتب هدایت بهم آمیخته و خشکی و خشونت و خودبینی و خودپسندی حاصل از فرو رفتگی در تحقیق و تتبع و استقصا را با تری و تازگی فروتنی و شرمزدگی و ادب و نزاکت شعرو عرفان پوشانیده بود. از اینرو ارادتمندان و مخلصان محضر وجد و حال و خوشه چینان خرمین دانی و هنر او، با شوق و ذوق فراوان و بطیب خاطر و کشش باطن، به پیش او میشتافتند و او با چهره گشاده و لب خندان و مهربانی و خوشترابانی و شیرین بیانی آنان را میپذیرفت و حاجاتشان را روا میکرد.

برای آنکه نام و نشان این استاد از دست رفته در نامه تحقیقی گوهر، پاسدار و نگهبان فرهنگ و زبان و علم و ادب پارسی، مخلد بماند و در موقع حاجت حاجت باشد از یکی از شاگردان فهیم و صمیم او خواستیم که شرح حالی از او بنویسد و اینک رشته کلام را با او میسپاریم.

«گوهر»

در سال ۱۳۱۸ هجری قمری، در شهر قمشه، کودکی بجهان دیده گشود که او را «مهدی» نامیدند و بعدها که در دانش و درس سرآمد شد و فروغ خورشید ایمانش تابیدن گرفت به «محبی الدین» ملقب و در شعر و ادب به «الهی» متخلص گشت.

✽ آقای دکتر امیر محمود انوار، استادیار دانشکده ادبیات دانشگاه تهران



استاد مهدی الهی قمشاهی

الهی طبع و مهدی نام و در عشق لقب گردید محیی‌الدین مقرر
 پدرش ، ابوالحسن از دانشمندان و ادبای عصر بود.
 پدر دانشوری بدبوالحسن نام چو شیخ خارقان جانش منور
 تو گوئی در ازل بگرفته تعلیم صفا و زهد و تقوای اباذر
 نیاکانش، از بزرگان بحرین و از حافظان قرآن بودند که در زمان نادرشاه افشار،
 گردش روزگار، آنانرا به شهر قمشه کشانید و این خطه را بقدم خود مزین ساختند.
 نیاکان بود از سادات بحرین ز حافظ قران ، قراء دفتر
 زمانه خواندشان در شهر قمشه بدور نادر ، آن مرد دلاور
 در کودکی، نزد پدر و استادان و ادبای شهر خویش به تحصیل علم و حکمت پرداخت
 و با وجود خردسالی، کتب مهم و مشکل ادب پارسی و عرب را فراگرفت و چنانکه
 خود به‌نگارنده فرمود: در ده سالگی نظامی را نزد پدر آموخت و چون سال عمرش
 از پانزده سال درگذشت ، در ادب عرب بمقامی رسیده بود که شرح نظام نیشابوری
 و مغنی‌اللبیب ابن‌هشام و مطول تفتازانی را درس میگفت.
 در چهارده سالگی پدر دانشمند و مادر بزرگوارش درگذشتند و او برای کسب
 دانش، نخست باصفهان و سپس بخراسان شتافت و در این شهر عالم پرور و در
 حوزه‌های بزرگ علمی به تحصیل دانش و کسب ادب و حکمت پرداخت و بخصوص از
 محضر درس آقا بزرگ خراسانی بهره‌مند شد.
 گهی ز انوار درس فقه و حکمت از آن دانشوران عرش محضر
 حکیم آقا بزرگ نفز گفتار بحکمت نکته سنج و ذوق پرور
 پس از طی مدارج علم و حکمت، برآن شد به‌تهران آید و از آنجا به‌ری وقم و سپس
 بمراق و نجف رود ولی زمانه خیمه‌اش را به‌تهران زد و خاك ملك ری دامن‌گیرش
 ساخت.

بظهران پابخت تاج کشور
مرامسکن بظهران شد مقدر
شتابم زی عراق و کوفه یکسر
بملك ری مرا انداخت لنگر

زمانه وانگهی زد خیمه گاهم
از آن جنت، پس از دوران تحصیل
بظهران آمدم تاکزری و قم
عرفت الله من فسخ العزائم

باری، پس از اقامت در طهران، در مدرسه عالی سپهسالار که محفل ادبا و مجلس حکما بود، بتدریس ادب و فقه و حکمت پرداخت و بدیشان درجه دکترا اهدا گشت و در دانشکده معقول و منقول بتدریس منطق و حکمت و ادبیات پرداخت و پس از ۳۵ سال تدریس در دانشگاه بازنشسته شد. ولی منزل وی برای دانش دوستان و ادب جویان، خود بمنزله دانشگاهی بود که دسته دسته برای کسب فیض بدانجا روی می آوردند.

استاد محیی الدین مهدی الهی فمشه‌ای را در حکمت و ادب پایه‌ای بس بلند است و او را، باید عارفی باذوق و حکیمی عالیقدر و سخندانی نکته‌سنج بشمار آورد.

کتاب حکمت الهی جلد اول و جلد دوم در شرح **فصوص الحکم فارابی** و توحید هوشمندان و ترجمه قرآن و تصحیح و تحشیه تفسیر ابوالفتح رازی و ترجمه صحیفه سجادیه و ترجمه **مفاتیح الجنان** از آثار ارزنده و گرانبهای فرهنگ اسلامی اوست. و بخصوص در تفسیر و ترجمه قرآن کریم، در عصر ما، شخصیتی شاخص و ممتاز داشت. در آخر عمر نیز در ترجمه خود برقرآن مجید تجدید نظر کرد و علاوه بر تصحیح، حواشی مفید بر آن افزود.

الهی، در عالم شعر و ادب نیز نامی ارجمند دارد و قصائد و غزلیات دلکش و دلربای او زبان زد خواص و عوام است. ولی از همه اینها مهمتر، مراتب اخلاقی و روحانی اوست که در درجانی بالا قرار دارد و نور وارستگی و بی‌نیازی و بلند همتی و عرفان منشی و خداشناسی از آثار نغز او جلوه‌گر است.

پرسند الهی کیستی؟ دیوانه عشق
بر من گدای بی‌سر و سامان که بخشید
مستی، خرابی، ساکن میخانه عشق
جز لطف ایزد، افسر شاهانه عشق؟
در دیوان خود، بمعرفی روح بلند و عالیقدر انسان میپردازد و میخواهد تا آدمیان این گوهر الهی را خوار نشمرند و برای رسیدن بسرحد کمال و درک جمال و جلال معشوق ابدی بکوشند.

ما سلسله جنبان عقولیم و عجب نیست
ما کز قفس عقل پریدیم میندار
سر حلقه ارباب جنونست دل ما
از کیف و کم و وضع برون است دل ما
وزهر دو جهان باز فزونست دل ما
این طرفه، که تن نیست زیک مشت گل افزون
استاد الهی، در فنون مختلف شعری از قصیده و غزل و دوبیتی و مثنوی و غیره طبع آزمائی کرده است.

۱- دیوان الهی ص ۳۶۷

۲- دیوان الهی ص ۴۱۹

آثار منظوم وی که تحت عنوان «شکوفه‌های عرفان» بطبع رسیده شامل نغمه الهی ، نغمه حسینی و نغمه عشاق و مشتمل برقصائد و غزلیات و قطعات پراکنده است. بسیاری از اشعار او هنوز بجامه طبع آراسته نگشته است.

الهی تا روز سه‌شنبه ۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۵۲ مطابق با ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۹۳ هجری قمری که روی در نقاب خاک پوشید، به تحقیق و تدریس اشتغال داشت و بهنگامی که در میگذشت دفتر و قلم در دست داشت و تفسیر مینوشت: من مات فی طلب العلم مات شهیدا.

يك شب

بخلوص خواهی ز خدا ، خدا را
فکنی در آتش کتب ریا را
بحضور شاهی ، چو من گدا را
بوصال یاری دل مبتلا را
بخرد بخاری ، گل باغ ما را
بچه روی بستی کمر جفا را ؟
که بسوزد آهش قلم قضا را
شکند بنازی صف ماسوی را
ز صنم بیاراست حرم خدا را
نه بباغ حسنش ، گذری صبا را
نه بدرد ، عشقت اثری دوارا

چه خوش است یکشب، بکشی هوارا
بحضور خوانی ورقی زقرآن
شود آنکه گاهی ، بدهند راهی
طلبم رفیقی که دهد بشارت
مگر آشنائی ز ره عنایت
فلکا شکستی دل عاشقان را
چوشکستی ایندل، مشوایمن ازوی
نه حریف مائی فلکا که یارم
بشکست رونق زبتان بت من
نه براه کویش، سفری خرد را
نه زدام شوق تو رهد «الهی»

چراگاه غزالان

چراگاه غزالان شد دل ما
که رشک باغ رضوان شد دل ما
که مرغ باغ ایمان شد دل ما
که مهر و ماه تابان شد دل ما
که خورشید درخشان شد دل ما
بمعنی عرش رحمان شد دل ما
به تیه عشق حیران شد دل ما
بملك عقل سلطان شد دل ما
اگر مرغ سحرخوان شد دل ما
سهی سرو خرامان شد دل ما

تماشا کن بیابان شد دل ما
صبا بوئی ز مشکین موئی آورد
بدم کافر آئین زلفی افتاد
رخش ز آئینه دل گشت پیدا
قبول ذره خورشید او گشت
بصورت منگری کز دولت عشق
به صحرای تفکر موسی عقل
گدای درگه عشقیم از آنرو
زالطاف نسیم صبحگاهی است
بیاد قامت دلبر ، «الهی»